

## ریشه های قومیت گرایي در آذربایجان

فرشته عظیم زاده

عضو شورای سردبیری نشریه الکترونیکی جغرافیای ایران

www.PersianGeo.com

### پیشگفتار

مفاهیمی چون قومیت و گروه های قومی ، قبیله و ناسیونالیسم قومی مفاهیمی ناروشن هستند و در مورد تعریف و ویژگی های آنها توافق وجود ندارد . با توجه به چهارچوب تاریخی ایران ، معیارهای نژادی و فرهنگی چندانی برای تمایز قائل شدن میان گروه های موجود زبانی و مذهبی وجود نداشته و مفهوم گروه های قومی به این عنوان در مورد اقلیت های زبانی و مذهبی موجود ایران کاملاً نادرست است . واقعیت این است که گروه های زبانی و مذهبی ایران تا اوایل قرن بیستم بر محور بافت قبیله ای (ایل - طایفه ) سازمان می یافتند . این گروه ها ، بخش های جدایی ناپذیر و مسلم جامعه ایرانی بوده اند . در ایران ، قبایل بیشتر موجودیت اجتماعی - سیاسی بوده اند تا جوامع بیولوژیک و جوامعی منزوی ، همگون و متمایز و در کشمکش مداوم با دولت نبوده اند ، بلکه بخشهایی از جامعه بزرگتر ایرانی محسوب می شدند و با آن میراث فرهنگی و مذهبی مشترک داشته اند .

در این مقاله سعی شده است که با تأکید بر زبان آذری ، به تاریخ ظهور گرایش های سیاسی محلی گرا در آذربایجان پرداخته و علل این گرایش را تحلیل نماید .

### زبان مردم آذربایجان

پیش از ورود مادها به این سرزمین ، مردمی در آذربایجان غربی زندگی میکردند که بومی محل بودند و به زبان خاصی سخن میگفتند . چون مهاجرت آریاها آغاز گشت ، آنان بمانند بقیه بومی های ایران ، همانند لرها حکومت آریایی های مهاجر هم نژاد خود را پذیرفتند و به تدریج آداب و رسوم و زبان یکدیگر را قبول کردند . زبان پارسی قدیم زبان پارسها و هخامنشیها و زبان پهلوی ویژه اشکانیان و ساسانیان بود ، و زبان اوستایی به وسیله مادها به کار میرفت که استقرار آنان آذربایجان و نواحی دیگر در غرب و شمال غرب ایران کنونی بود.<sup>۱</sup>

از نوشته های نویسندگان سده های اسلامی ، چنین برداشت می شود که در قدیم زبانی که در آذربایجان سخن گفته می شده ، شاخه ای از زبان فارسی بوده و آن را آذری می نامیده اند . می توان به طور خلاصه گفت که زبان ترکی فعلی رایج در آذربایجان زبانی است که به تدریج در طی چند مرحله و چند صد سال بر مردم این استان غالب شد .

<sup>۱</sup> - صفری ، بابا . اردبیل در گذرگاه تاریخ ، جلد ۲ ، تهران ۱۳۵۳ ، صفحه ۵۷

سخن گفتن به زبان «آذري» در آذربایجان، طی نخستین سده‌های اسلامی، و نیز «ایراني» بودن آن، در منابع متعدد همان دوره، تصریح و تصدیق شده است<sup>۲</sup> و در واقع جای هیچ گونه تردید جدی وجود ندارد که پیش از ورود ترکان، مردم آذربایجان و زنجان نیز همانند مردم سایر مناطق ایران، به یکی از زبان‌های ایرانی گفت‌وگو می‌کردند (هنینگ، ص ۶-۳۱۵).

و انبوهی از اسناد و آثار و شواهد تاریخی و زبان‌شناختی، به موجودیت و اصالت زبان ایرانی «آذري» در این منطقه پیش از رواج و چیرگی زبان ترکی» کنونی، تصریح دارند. این آثار، شامل نمونه‌های مکتوب (نظم و نثر) و نمونه‌های شفاهی (گویش‌های بازمانده‌ی از زبان آذري) است.

### گرایش های سیاسی محلی گرا در آذربایجان

آذربایجان جز در دوران کوتاه جنگ جهانی دوم شاهد حرکت های مرکزگرای سیاسی نبوده است . با توجه به این مسئله که تفاوت های مذهبی میان گروه های شیعه و سنی نقش بیشتری در ایجاد مسائل سیاسی در جامعه ایرانی بازی کرده است اما عامل مذهبی علت اصلی ظهور حرکت های سیاسی در آذربایجان نیست و نمی تواند چهارچوب نظری مناسبی برای تبیین این گرایش ها باشد . برای تبیین این جریانات سیاسی باید به دنبال ره یافت پیچیده تری در خصوص مسئله ملیت به طور عام و قوم گرایی یا ناسیونالیسم قومی به طور خاص بود.

در فاصله دو دوره کوتاه میان دو جنگ جهانی در قرن بیستم شاهد ناآرامی سیاسی و ظهور يك سلسله تحركات محلی گرا در آذربایجان ایران بودیم . در هر دو دوره ، شمال غربی ایران تحت اشغال ارتش های خارجی بود . با آنکه در جنبش شیخ محمد خیابانی هیچ گونه تقاضای صریحی برای خودمختاری مطرح نشد ، ولی در دوره دوم فرقه دمکرات آذربایجان از تهران تقاضای خودمختاری کرد و با اعلام تشکیل جمهوری آذربایجان گام روشنی در مسیر جدایی برداشت .

با مقدمه کوتاهی که ارائه گردید در این مقاله سعی خواهد شد ریشه های قوم گرایی در آذربایجان را بیشتر موشکافی کرده و سپس يك جمع بندی از علل محلی گرایی یا قوم گرایی در آذربایجان خواهد شد.

## چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد؟

در ژوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات، دولتی در قفقاز پدید آوردند و بخشی از سرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. با گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، اندیشه‌ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا «آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رود ارس نهاده شده است». و سپس دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البته این پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ‌گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقت و در نتیجه اردوکشیهایی استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است». گمان می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنا به خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چند بار به آذربایجان ایران حمله کرده بودند، با وجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کرده بودند و بنابراین نمی‌توانستند از راه‌هایی مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو راه غیر مستقیم را در پیش گرفتند و در صدد برآمدن نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمه خاک خود کنند.

بارتولد سیاستمدار روسیه در مورد علت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین می‌گوید:  
«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد».

## جمع بندی :

اختلافات زبانی تا اواسط قرن بیستم عامل سیاسی مرکزگرای این گروهها نبوده است. گروه‌هایی زبانی در ایران نظیر آذری‌ها نه تنها تعصب خاصی نسبت به زبان فارسی و استفاده از آن به عنوان زبان ادبی و نوشتاری خود نداشته‌اند، بلکه در غنای این زبان و میراث فرهنگی جامعه ایران کوشیده‌اند. این واقعیت به ویژه در مورد ایرانیان آذربایجانی که بسیاری از شعرا، نویسندگان و ادبای ایرانی از میان آنها برخاسته‌اند بسیار چشم‌گیر است.

دولت مدرن اقتدارگرا و نخبگان سیاسی و نیروهای بین‌المللی در یک ارتباط پیچیده با یکدیگر در تلاش برای سیاسی کردن اختلافات زبانی و مذهبی و شکل دادن به گرایش‌های قوم‌گرایانه نقش داشته‌اند. آزمون این چهارچوب نظری در رابطه با تحولات آذربایجان بیانگر این امر مهم است که گرایش‌های موسوم به قومی تا حد زیادی از کیفیت رابطه میان دولت مدرن ایران و نخبگان سیاسی (سنتی، بومی، غیربومی) ریشه گرفته و بیشتر به صورت کشاکش میان نخبگان (حاکم و حاشیه‌ای) جلوه‌گر بوده است تا به صورت یک حرکت عمیق مردمی. گرچه ظهور دولت مدرن و تغییر و تحولات

ناشي از فرايند شكل گيري ، استحکام و اقتدار آن مقدمه و زمينه ساز سياسي شدن اختلافات زباني و مذهبي شد و عكس العمل نخبگان سياسي و تلاش آنها براي اين سياسي سازي نيز خود تابعي از اين فرايند بود ، اما متغير ديگر چهارچوب نظري ما ، يعني نيروهاي بين المللي نقش بسيار مهمي در شكل دادن به گرايشات مركزگريز ايفا کرده اند . اين امر به ويژه در بحرانهاي آذربايجان بسيار آشکار بود . با توجه به تأثير مهم سه متغير چهارچوب نظري ، يعني ماهيت دولت مدرن ، رقابت نخبگان سياسي با دولت و تأثير سياست هاي بين المللي و منطقه اي در شكل دادن به گرايشات سياسي مركزگريز در جامعه ايراني مي توان چند نکته اساسي را مدنظر قرار داد :

### ۱- اقتدارگرایی دولت مدرن و بحران مشارکت سياسي :

واقعيت آن است که ظهور دولت مدرن و انحصار قدرت از سوي آن سرآغاز بحران مشارکت در ايران معاصر بود . اين مسئله را مي توان ضمن مقايسه دولت مدرن با دولت سنتي غيرمتمركز قبل از آن روشن تر ساخت . گرچه به يك معني دولت سنتي ايران نيز دولتي اقتدارگرا بود ، اما اقتدار آن بر جامعه ايراني و بويژه در نقاط دور از مرکز جنبه انحصاري نداشت . نوعي مشارکت سياسي سنتي در جامعه سياسي ايران به چشم مي خورد و نخبگان ايلي و طایفه اي در سراسر ايران ضمن اطاعت و فرمانبرداري كلي از پادشاه ، از اقتدار گستره اي برخوردار بودند و نه تنها در اداره منطقه تحت نفوذ خود بلکه گاهي اوقات در سياست هاي مركزي نيز مشارکت داشتند و بخشي از نخبگان سياسي حاکم محسوب مي شدند همين اقتدارگرایی دولت مدرن بود که مانع مشارکت نخبگان سنتي و تحصيل کرده جديد در امور سياسي در کشور شد و زمينه را براي سياسي شدن اختلافات زباني و مذهبي و تبديل آنها به ابزاري مناسب براي قدبرافراشتن در برابر دولت اقتدارگراي متمركز مدرن فراهم ساخت . با توجه به وجود گروههاي زباني و مذهبي در ايران ، گسترش مشارکت سياسي و گردش نخبگان يك مسئله حياتي براي پويايي جامعه و دولت ايران محسوب مي شود .

### ۲- تأکید بر وجوه مشترك جامعه ايراني و اجتناب از دامن زدن به حساسيت هاي اختلاف برانگيز :

بنیادهای فرهنگی و سياسي خاصي که در طول تاريخ با مشارکت تمامي گروههاي مختلف جامعه ايراني شکل گرفته است ، نوعي هويت ملي به وجود آورده است که مي تواند ويژگي فراگير داشته باشد . بدین ترتيب دولت ايران نيز بر اساس تکیه بر يك چنین هويتي و مشارکت دادن همه اقشار جامعه ايراني است که مي تواند يك دولت فراگير محسوب شود .

### ۳-واقع گرایي ، اعتدال و تنش زدایی در سیاست خارجی :

تحولات سیاسی در دهه ۱۳۲۰ در آذربایجان نقش قدرت های بزرگ خارجی را در سازماندهی گرایشات محلی گرا و قومی به خوبی نشان داد . در طول سالهای پس از آن ، قدرت های خارجی بزرگ و کشورهای دارای روابط خصومت آمیز با ایران نیز در راه شکل دادن به حرکت های قومی مرکزگرای تلاش کرده اند . می توان گفت چنانچه ایران در آن دوران از يك سیاست مستقل و بی طرف ( نظیر دوران مصدق ) پیروی می کرد ، زمینه چنین مداخلاتی در امور داخلی ایران فراهم نمی گشت و آنها زمانی از این مداخلات پرهیز می کنند که ایران علاوه بر وحدت ، در معرض خصومت قدرتهای بزرگ یا کشورهای نیرومند منطقه قرار نداشته باشد . آگاهی از آسیب پذیری های داخلی و پرهیز از دامن زدن به حساسیت های اختلاف برانگیز از يك سو و تأکید بر هویت فراگیر و در برگیرنده همه گروههای جامعه ایران تنها در صورتی امکان پذیر است که دولت حاکم ، دولتی فراگیر باشد و نه دولتی اقتدارگرا و تحت سلطه معدودی نخبگان جامعه .

والسلام

### منابع :

- ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. ستروویا، آ. م. بلنیتسکی:
- تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول
- دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵
- عبدالله یف، فتح الله، گوشه ای از تاریخ ایران (گوشه ای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم)، ترجمه غلامحسین متین، تهران
- لنین، و. ای. آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول، قسمت دوم، اداره نشریات به زبانهای خارجی، ترجمه فارسی
- کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران
- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷
- کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵
- نامه «پرچم»، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱